بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 12 آذر 1393.

ما در جلسه قبل در مورد حقیقت کلی فی المعین صحبت می کردیم. عرض کردیم در مورد حقیقت کلی فی المعین تصویرهای گوناگونی شده است. این تصویر های گوناگون، هیچ کدام تمام آن خواصی را که برای کلی فی المعین معمول آقایان قائل هستند نمی تواند توجیه کند. در واقع سه خاصی اصلی هست که برای کلی فی المعین معمول آقایان قائل هستند. یک خاصیت این هست که اگر کسی بایعی به نحو کلی فی المعین مال خودش را به مشتری بفروشد بایع می تواند در مال تصرف کند تا وقتی که به مقدار کلی در مال باقی باشد. جواز تصرف تا زمانی که به مقدار کلی باقی باشد. این در واقع به دو نقطه هم این یک نکته. نکته دوم این هست که اگر حق تعیین هم با بایع است. نقطه سوم اگر کل مال تلف شد و تنها به اندازه آن کلی باقی ماند، آن تعین پیدا می کند حق کلی در او یا به تعبیر دیگر تا زمانی که به مقدار کلی در مال باقی باشد، تلف به مال مشتری صدمه ای نمی زند. از مال بایع هست. مگر دیگر از آن مقدار کلی هم بیشتر شود که به مال مشتری هم صدمه وارد می شود پس بنابراین اگر مثلا صبره ما 10 صاع داشته باشد. اگر پنج صاع آن تلف شود اینجور نیست که آن صاع مشتری نصف شود. نه همه صاع باقی می ماند. 9 صاع اگر شد باز هم کل صاع باقی مانده برای مشتری است. اگر نه از یک صاع هم کمتر شد خب مقداری از مال مشتری هم تلف می شود. این هم آثار دوم. یک اثر چهارمی هست که در کلام مرحوم شیخ ذکر شده است. آن اثر چهارم خب اثری هست مورد بحث است. خب بعضی ها قبول دارند و بعضی ها قبول ندارند آن اثر در واقع معلول نحوه تحلیل ما از حقیقت کلی فی المعین هست. و الا یک اثر شناخته شده ای برای کلی فی المعین نیست. آن اثر هم این بود که اگر شخصی که یک صاع از صبره را فروخت بعد از این یک بار دیگر یک صاع دیگری را به یک شخص دیگری فروخت. اگر تلف شد از مال، به اندازه یک صاع باقی ماند، این صاع برای مشتری اول است. مال بایع و مشتری دوم تلف شده است. این را مرحوم شیخ اینجور قائل هستند که خب مورد بحث هست که مرحوم آخوند در حاشیه صحبت دارند و مرحوم آقای خوئی و اینها قبول ندارند. این اثر چهارم را ما فعلا مدنظر قرار نمی دهیم بعدا به آن می پردازیم با توجه به تحلیل هایی که انجام شده است نتیجه این تحلیل ها را در اثر چهارم خواهیم دید. اما آن سه اثر دیگری که ذکر کردیم، یکی از این آثار روایت به صحیحه دارد. آن این که اگر آن روایت عَطنان کسی سی هزار طن، ظاهرا طن به معنی بسته های گندم هست حالا چقدر حجمش بوده است یا آیا یک حجم مشخص است یا چیز، به هر حال در یک انباری که سی هزار طن گندم وجود دارد ده هزار تن آن را می خرد. بعد آتش می افتد بیست هزار تن آن تلف می شود. امام علیه السلام می فرماید که این ده هزار تن باقی مانده برای مشتری است و آن چیزی که تلف شده است از مال بایع تلف شده است. خب این مقداری است که در روایت دارد. این خب مسلم است این به هر حال هر تحلیلی که می کنیم این دیگر نمی شود از تحت تحلیل های ما خارج شود. اما آن که حق تعیین با بایع هست، این مشهور قائل به این هستند میرزای قمی این را قبول ندارد که حق تعیین با بایع هست. اما اینکه جواز تصرف تا اینکه بتواند به مقدار چیز باقی بماند نمی دانم این در کلام شیخ صریحا این مطلب نیامده است ولی فکر می کنم مسلم باشد این در کلام آقایان جواز تصرف که تا مقدار چیز باقی باشد، البته در اینکه در آن مقدار دیگر نمی تواند تصرف کند بعد از اینکه تصرف کرد و فقط به اندازه او باقی ماند از خود آن روایت طن این مطلب استفاده می شود دیگر. حالا تلف واقع شود یا خود این مالک تصرف کند آن از این جهت فرقی ندارد به هر حال وقتی یا به تصرف بایع یا به تلف سماوی مقداری از این مال از بین رود باقی اش تعین پیدا می کند آن روشن است. ولی بحث این است که قبل از او آیا می تواند تصرف کند یا نمی تواند، نمی دانم فکر می کنم جزو این هم مسلم باشد. آن که یک مقداری شاید مسلم نباشد این هست که آیا حق تعیین با بایع هست یا با مشتری است. که بین مرحوم شیخ و مرحوم میرزای قمی در این زمینه اختلاف هست. عرض کردم این تحلیل هایی که شده است، تحلیل های مختلفی که خویی کرده اند. تحلیل آقای اراکی که این وسط ما نقل کردیم هر کدامشان بعضی از این آثار را نمی توانند توجیه کنند. خب ما یک تحلیل تلفیقی می خواهیم ارائه دهیم و آن این است که ما بگوییم که کلی فی المعین از یک طرف فی الذمه است و از یک طرف خارجیت دارد. یعنی فی الذمه بودن را اخذ کنیم و خارجی بودن را هم اخذ کنیم و این نکته را هم توضیح دهیم که لازمه اینکه کلی به مشتری منتقل شود، تزییق در ملک بایع است. مرحوم آقای خوییی از لحن کلماتشان این هست که کأنه هیچ تغییری ملک بایع بعد از فروش این مقداری از مال خودش به نحو کلی فی المعین ایجاد کأنه نشده است. لحن این شکلی است. ما می گوییم که نه، در ملک بایع تغییر ایجاد می شود ولی نه تغییر به آن نحوی که آقای اراکی فرموده اند که ملکشان از شخصی بودن به کلی بودن تبدیل شود. ملک بایع کأنه اگر یک صاعی از این مال را فروخت، صبره منهای صاع را مالک است. الزائد من الصبره را مالک است. نه، تشخصات رو هم مالک است. افراد صبره را هم مالک است. اگر این صبره مثلا سه صاع دارد هر صاع را بایع مالک است ولی به نحو مقید به نحو مزیق، ملکیتش تضیّق پیدا می کند به وسیله این بیعی که به نحو کلی انجام داده است. ولی آن نکته ای که می خواهم اینجا روی آن صحبت کنم این است که صرفا بیع کلی نیست. و در ذمه بودن هم اینجا در کار است. این توضیح در مورد این مطلب می خواهم عرض کنم و آن این است که ملکیت به طور متعارف یک اضافه ای است ذات الطرفین. من مالک هستم و یک ملک داریم. یک رابطه بین من مالک و مملوک را می گوییم ملکیت. ولی بعضی از ملکیت ها هستند که یک سنخ اضافه سه طرفی هستند. من مالک هزار تومن هستم در ذمه زید. این را تحلیل کنیم این مالکیت در ذمه را ابتدائا تا بعد برگردیم به کلی فی المعین که ببینیم این چه شکلی است. جایی که من به نحو ذمه طرف را مالک هستم دو شکل دارد. یک شکل این هست که فعلی از افعال را در ذمه آن طرف مالک هستم، من فرض کنید که از آقا خیاطت این لباسم را مالک هستم. لباسم را در اختیار خیاط قرار داده ام و با هم قرار داد بسته ایم یک اجاره بسته ایم و من مالک شده ام خیاطت خیاط در این لباسم را. فعلی از افعالی که از آن خیاط صادر می شود آن را من در ذمه آن آقا مالک هستم. خیاطت اولا یک امری هست که الآن تحقق خارجی ندارد. به وسیله کار آن آقا این خیاطت تحقق پیدا می کند در عالم خارج. و کلی هم هست. یعنی می تواند به اشکال مختلف این خیاطت انجام شود از جهت اینکه در چه زمانی و چه مکانی انجام شود و به چه شکل، خب لباس که می خواهد دوخته شود خب تفاوت هایی دارد. ممکن است یک سانتر کم و زیاد شود ولو یک الگویی برای این لباس انسان می دهد ولی این الگو پیاده سازی اش به انواع و اقسام مختلف ممکن است تغییراتی در این لباس ایجاد شود که همه اینها مصادیق آن شیئی هستند که من از آن مشتری مالک هستم. خب اینجا این شبیه همان امری هست که به یک طبیعت تعلق می گیرد. آمر از مأمور یک طبیعت را می خواهد. این طبیعت امری کلی است. این امر کلی وقتی در عالم؛ به نحو صرف الوجود هم آمر از مأمور خواسته است؛ تحقق صرف الوجود به اولین وجود از این طبیعت است. این طبیعت وقتی در خارج وجود پیدا کرد قهرا صرف الوجود محقق شده است. به اختیار مأمور نیست که بگوید که من این صرف الوجود را می خواهم محقق کنم یا نمی خواهم. خواه نا خواه تحقق پیدا می کند. البته آن طبیعت گاهی اوقات به اصطلاح یک عنوان قصدی هست از آن جهت باید قصد در آن تحقق پیدا کند آن یک بحث دیگر است. ولی اگر عنوان قصدی نباشد یا عنوان قصدی باشد و آن قصدش را هم بکند. اما اینکه من می خواهم تعیین کنم که این فرد مصداق مأمور به من باشد. این معقول نیست. دیگر به قصد من ارتباط ندارد. آن چیزی که امر به آن تعلق گرفته است خارجیت بخشیدن به این طبیعت هست که با اولین وجود این طبیعت در عالم خارج تحقق پیدا می کند. این کلی فی المعین که، کلی در ذمه ای که به نحو فعلی از افعال باشد شبیه همین هست. خب این روشن هست که اختیارش با آن اجیر هست. آن اجیر اختیار با او هست. اینجا ملاحظه بفرمایید در واقع ملکیت یک اضافه سه طرفی است. یک اضافه بین من و این فعل که من مالک هستم و این فعل که مملوک هست و آن خیاط که مملوک علیه است. من از خیاط می توانم مطالبه کنم، شبیه همان که یک آمر داریم و یک مأمور داریم و یک مأمور به داریم. یک چیز امر یک طبیعت سه تایی هست اضافه سه طرفی هست، شبیه همین هم اینجا هست. مملوک من هم کلی است. کلی ای هست که در عالم خارج هم تحقق ندارد. تحقق خارجی ندارد. و این خب خیلی واضح است. یک جور دیگر این هست که من می گویم که من هزار تومن از آقا در ذمه آقا را مالک هستم. این هزار تومانی که مالک هستم، این هزار تومان مقید به این نیست که در عالم خارج نباشد. از هزار تومن کلی ای هست که می تواند در خارج باشد یا نباشد این با آن فعل فرق دارد. آن فعل فرض این است که این طبیعت در عالم خارج نیست. ولی من هزار تومان کلی را از آقا می خواهم، این هزار تومان می تواند از این هزار تومان هایی باشد که در عالم خارج وجود دارد و الآن ملک بالفعل این مملوکٌ علیه است. و می تواند از هزار تومان هایی باشد که فعلا در ملکش نیست و می رود بعدا کار می کند و به ملکش در می آید. اعم از این است که از امور موجوده در خارج باشد یا از اموری که الآن موجود است. این هم یک مدل.

یک مدل دیگر این هست که نه، من مالک یک امر کلی هستم مقید به این که آن افراد کلی الآن در خارج وجود دارند. یعنی یکی از این پنج شیء که در عالم خارج وجود دارد. این هم یک مدل سومی هست. قسم اول قسمی بود که اصلا مقید بود که در خارج هیچ فردی از آن نباشد. قسم دوم این بود که کلی تر است. ممکن است در خارج باشد و ممکن است در خارج نباشد. قسم سوم این هست که مقید به وجود در عالم خارج است. خب بحث این است که اینجایی که به نحو کلی هست، حالا این کلی چه در عالم خارج باشد چه نباشد، این که ما می گوییم که من در ذمه آقا مالک هستم مفهوم اضافه ملکیت به ذمه چیست؟ چرا می گویم من در ذمه آقا مالک هستم؟ چرا این اعتبار را اضافه می کنم به ذمه طرف؟ این به نظر می رسد که در واقع یک نوع حق مطالبه ای که من از آن شخصی که در ذمه او هستم از آن حق مطالبه این انتزاع می شود. خب این حق مطالبه یعنی چه؟ حق مطالبه دارم یعنی چه؟ یعنی می توانم از او مطالبه کنم که این کلی را به من تحویل دهد. یعنی در واقع باز بازگشت می کند به نظر می رسد که در اینجا به همان یک طلبی که من می توانم از اومطالبه کنم. یک چیزی شبیه أمر و مأمور که کأنه من حق دارم از آن آقا بگویم که این کلی را به من بده.

سوال: .. خارجی اش را دیگر نمی تواند دخالت ...

پاسخ: طبیعتا این اعتباری که این شکلی هست که من می توانم از او مطالبه کنم، در ذمه او هست این عقلائا چیز عقلی ندارد به اصطلاح یک ملازمه عقلی ندارد و اینکه اختیارش با آن طرف باشد ولی اینکه ما آن طرف را، طرف حساب قرار می دهیم و می گوییم که من از او می توانم مطالبه کنم. کأنه اولا یک نکته ای در مسئله ذمه هم هست و آن این است که من مستقلا نمی توانم از مال خارجی بردارم او هست که باید به من بدهد. یعنی من ارتباطم با آن شیئ خارجی، حالا آن قسم اول که اصلا خارجیت نداشت هیچی، قسم دوم و سوم که یا کلی تر از خارج بود یا اختصاص به خارج داشت، با وجود اینکه مملوک من یک نوع، یا اختصاص به خارج دارد یا اعم از خارج و غیر خارج هست ولی این ارتباط من با خارج مستقیم نیست. از دریچه حقی که نسبت به آن مملوک علیه دارم ارتباط با خارج تحقق پیدا می کند. یک همچین تحلیلی اگر به نظر می رسد عقلائا این تحلیل یعنی اینکه آن آقای مملوک علیه هست که می تواند ملک را برای من تعین بخشد. عقلائا اینجوری هست که در اینجا حق تعیین را برای مملوک علیه قائل هستند حالا چه آن مملوک علیه ما بالفعل مالک همه آن اقسام باشد که آن قسم سوم بود یا اینکه می تواند مالک باشد خب اختیار دارد از همین اشیاء که الآن مالک هست یکی را به من تحویل دهد یا برود و کسب کند و ایجاد کند یک ملکیت جدیدی ایجاد کند و از او تحویل من دهد آن زمانی که باید تحویل من داده شود اختیار با اوست هر زمانی که می خواهد تحویل من دهد این در اختیار اوست. این مملوک علیه داشتن، عقلائا با اختیار داشتن آن مملوک علیه نسبت به اینکه او باید تعیین کند که چه چیزی را می خواهد تحویل مالک دهد. این یک چیزی هست که به نظر می رسد که عقلائا در اینجور موارد به این شکل است. حالا این نکته را هم توجه فرمایید اینکه می گوییم مملوک علیه دارد در همه مواردی که به نحو کلی فی المعین تصویر می شود در همه موارد نیست. یک سری دیدم مثلا در کلام حاج آقا تعبیر کلی فی المعین را در بعضی جاها هم به کار برده اند و آنجا ها دیگر این تحلیل در آن نیست. مثلا اینکه شخصی کافر بوده است و هشت زن داشته و بعد مسلمان می شود. در روایات می گوید که حق اختیار دارد چهار تا را انتخاب کند و چهار تا را رها کند. بحث این است که در فاصله این اسلام آوردن و اختیار کردن در این فاصله کدام یک از اینها زن این شخص هستند؟ آیا هر هشت تا زن او هستند و بعد از آن اطلاقات ادله که می گوید بیشتر از چهار زن نمی تواند در ملکیت یک مسلمان باشد پس به چه شکل است؟ حاج آقا می فرمودند که به نحو کلی فی المعین چهار تا از این هشت تا زوجه این آقا هست. خب به نحو کلی فی المعین چهار تا از این هشت تا، اینجا دیگر آن بحث مملوک علیه و آن چیزهایی که ما الآن تحلیل می کنیم در موردشان وجود ندارد. این یک مدل دیگر است. یعنی یک رابطه ای است بین من و این زوجه ها. چهار تا از این هشت تا رابطه ای است بین من و اینها و هیچ بحث مملوک علیه در کار نیست این وسط. خب این هم یک چیز هست. اینجا را ما صاحب جواهر، در خصوص این مورد اصلا اینکه چهار تا از هشت تا ملک یعنی زوجه شخص باشند، این را می گوید که معقول نیست. زوجیت یک اعتباری هست که قوامش به تعین است. زوجیت قوامش به تعین است. یعنی آثار زوجیت که می خواهد بار شود باید متعینات باشد. انسان می تواند نسبت به زوجه نظر کند و احکام زوجیت را بار کند. یک سری حقوقی به نفع و یک سری حقوقی بر علیه من وجود دارد این آثاری که هست قوامش این است که معین باشد. و تا معین نباشد این آثار بار نمی شود. خب بنابراین چجوری می توانید شما به نحو کلی این آثار را بار کنید. پاسخ مطلب این است که اولا همه آثار زوجیت قوامش به تعین نیست. مثلا اینکه شما چهار زن می توانید بگیرید و زن پنجم نمی توانید بگیرید. این به این ربطی ندارد که معین باشد یا نه. کسی که چهار تا از این هشت تا زن را هم زوجه اش است دیگر زن دیگر نمی تواند بگیرد چون چهار زن دارد و زن دیگری را نمی تواند بگیرد. و فرض کنید که این یک جور. خب بعضی آثار دیگر هم احیانا ممکن است وجود داشته باشد که فرض کنید اگر یک زنی باشد که خواهر هر هشت تا اینها باشد. به نحو خواهر رضائی یا امثال اینها. خواهر هر هشت تا اینها باشد طبیعتا آن را هم نمی شود گرفت. یعنی احکامی که برای زوجیت هست حتما لازم نیست که این احکام برای معینات باشد. حالا این خیلی مهم نیست این جهتش. نکته مهم تری که در این بحث مهم است این است که اگر این احکام اصلا زوجیت به هیچ نحو به تعیین نیانجامد خب آن درست است. زوجیت فقط یک سری احکامی دارد که آن احکام اگر نباشد زوجیت لغو است. باید یک تعینی حاصل شود ولی آن تعینی که از اولی که حکم به زوجیت می شود از آن هنگام هم باید متعینات باشد نه. اینکه اگر تا آخر بخواهد تعیین نشود خب آن با اعتبار عقلائی شرعی زوجیت منافات دارد. ولی اگر نه ولو به نحو قرعه معین شود. به نحو اختیار فرض کنید زوج یا به ترازوی آنها بگوید که خودتان ببینید هر کدامتان با هم دیگر کنار بیاید چهار نفر شما بمانند و بقیه بروند. به نحوی از انحاء آن قانون گذار تعیین را مشخص کرده باشد که چجوری تعیین شود. اگر آن باشد دیگر مانعی ندارد. یعنی آن که مشکل است برای زوجیت عدم تعیین رأسا است. نه عدم تعیین در یک زمان محدود عدم تعیین در زمان محدود منافات با قید زوجیت ندارد و هیچ مانعی ندارد که آن، خب بنابراین آنجا ولی به هر حال باید یک قانون اینجا وجود داشته باشد یا قانون شرعی یا عقلائی برای تعیین اگر هیچ قانونی اینجا نداشته باشد که بخواهد تعیین کند سردرگم بمانیم تا آخرش ولو قانون قرعه ای و هیچی نباشد، خب این زوجیت لغو است درست است. آنجا در واقع این یک کلی فی المعینی هست که کلیت باید ضمیمه یک نکته دیگری باشد و آن نکته این است که حق تعیین و، حالا تعبیر حق تعیین نکنم. نحوه تعیین به یک نحوی از انحاء باید ضمیمه این اعتبار زوجیت کلی باشد و الا بدون ضمیمه شدن نحوه تعیین آن اعتبار فی نفسه لغو است. البته در ما نحن فیه عرض کردم در بحث ما چون بحث فی الذمه اینجا در کار می آید، کلی فی الذمه، خود آن ذمه بودن با آن تحلیل عقلایی که وجود دارد، خود همان نحوه تعیین را مشخص می کند. یعنی عقلاء یک کسی که از دیگری حق مطالبه دارد را، آن مطلب علیه او هست که حق تعیین دارد و حالا به تعبیر دیگر حالا اینجوری شما تعبیر کنید ممکن است اینجوری تعبیر کنید که بازگشت بدهید این دو قسم، گفتیم سه قسم کلی فی الذمه می شود تصویر کرد. یکی اینکه به نحو فعلی از افعال مملوک ما باشد که هنوز در عالم خارج تحقق ندارد. یکی اینکه اعم باشد از محقق در عالم خارج و از آن شیء موجود در خارج. یکی اینکه خصوص اشیاء در خارج باشد. ما بگوییم که اعتبار در ذمه بازگشت می کند به همان اولی. یعنی من حق دارم از آن کسی که در ذمه اش مالک هستم، حق تملیک کردن که فعلی از افعال هست، از او دارم. من حق دارم که تملیک یکی از این افراد، تملیک خودش یک امر کلی است. ولی فعلی از افعال هست. یک موقعی ما می خواهیم بگوییم که اعتبار در ذمه بودن، خودش یعنی اینکه من چون در ذمه آن آقا مالک هستم آن آقا باید به من بیاید تحویل دهد و حق تحویل را با او مثلا قرار میدهیم. یک موقعی است که نه، این قسم دوم و سوم را بازگشت به همان قسم اول می دهیم که در واقع معنای کلی در ذمه، در این جور اموری که یک فعلی از افعال نیست بازگشت می کند به فعلی از افعال و آن فعل تملیک کردن آن آقا است. یعنی من حق دارم که از مملوک علیه بخواهم که تو یک کلی را به من تملیک کن. یک شیئ را که در اینها هست به من تملیک کن. خب وقتی آن تملیک کردن یک کلی است که هنوز در عالم خارج تحقق ندارد. یعنی باز بازگشت کرد به اینکه ولو این اشیاء متعلق تملیک در عالم خارج هست ولی آن که من مالک هستم در واقع مالک تملیک هستم.

سوال: مالک تملیک بودن اثرات قبلی را نابود می کند

پاسخ: نه از بین نمی برد.

ما می خواهیم بگوییم که این یکی، نمی خواهیم بگوییم که تمام حقیقت کلی فی المعین این هست. کلی فی المعین چیزهایی دارد. اولا کلی ای هست که در ذمه طرف هست. ثانیا همین الآن هم من مالک به نحو کلی هستم. یعنی اینجور نیست که مالک به نحو کلی نباشم. ولی این مالکیت به نحو کلی در ذمه من هست. یعنی جمع بین ما می خواهیم جمع کنیم بین مالکیت من در این مال و مالکیتی که باعث می شود که ملکیت بایع را مزیق کند، با وجود این نقطه، یعنی ما جمع می کنیم بین تزییق ملکیت بایع پس از فروش و اینکه این تزییق به نحوی هست که در زمه هست بنابراین جمع بین این جهات می کنیم بنابراین آن نکات دیگر آثار دیگر را از بین، اگر ما میخواستیم فقط منحصر به این جهت کنیم خب بله. ما آن آثار دیگر را که بار می کردیم به خاطر آن تزییقاتی بود که از ناحیه مالک بودن مشتری ایجاد شده بود. و آن حالا

سوال: فرمودید که تزییق ملکیت را به تزییق مبیع برگردانیم چه می شود؟ ... مبیع ما مثل این که مبیع شرط می شود که مثلا مبیع می فروشد یا گندم نوع خاصی را. وقتی گندم نوع خاصی را می فروشد به تملیک در آوردن گندم های نوع دیگر ممکن نیست.... گندم از این صبره بودن را یعنی از این نوع بودن را...

پاسخ: بحث این است که من قبلا ببینید فرض کنید ده کیسه گندم اینجا هست. من قبلا کیسه اول و دوم و سوم و همه افراد کیسه ها را مالک هستم. چه دلیلی داریم که ملکیت من بر این کیسه ها از بین رفته باشد؟

سوال:... کلی فی الذمه

پاسخ: این کلی که مصداقش این نیست که،

سوال: کلی فی الذمه که مبیع آن مقید است.

پاسخ: مبیع آن مقید است یعنی چه؟

سوال: یعنی مقید است که از این نوع خاص باشد

پاسخ: نه از این خاص که نیست.

سوال: از این صبره

پاسخ: عیب ندارد از این صبره. خب بحث این نیست. من تک تک اینها را که دست می گذارم اولی را دست می گذارم مالکش هستم. دومی را دست می گذارم مالکش هستم. سومی را دست می گذارم مالکش هستم. افراد کیسه ها را مالک هستم. آن که مالک نیستم کلی را مالک نیستم. بحث این است که مالک بودن و نبودن کلی با مالک بودن این افراد آیا منافاتی دارد یا خیر؟ منافات دارد. حتما باید مزیق شود. یعنی اگر من نسبت به این افراد مالکیتم علی وجه الاطلاق باشد نمی تواند کلی را، یعنی اطلاق احوالی مالکیت نسبت به این افراد با آن کلی منافات دارد. بحث این است که اگر من یک کلی را مالک نیستم یک نوع تضیّقی در مورد افراد باید ایجاد شود. ولی بحث این است که این تضیّق لازم نیست ملکیت من را از ملکیت شخصی تبدیل به ملکیت کلی کند. آن جور که مرحوم اراکی تصویر می کردند. طبق قاعده این است. آقای اراکی می گفتند که دیگر من مالک شخصی نیستم می شود کلی. ما می گفتیم که به چه دلیل؟ مجرد این که هست این است که من ملکیت به نحو علی وجه الاطلاق می تواند باشد. قبول است. ولی این علی وجه الاطلاق نبودن، دیگر حالا باشد ادامه بحث برای فردا یعنی شنبه انشاءالله

کلام آقای خوئی را ببینید یک چیزهایی در کلام مرحوم آقای خوئی هست در ادامه من دیگر وارد خیلی از ریزه کاری های آن بحث نمی شوم. بحث عمده، بحث اثباتی قضیه است. که ما چجوری بفهمیم که یک ملکیت به نحو کلی فی المعین است یا به نحو اشاعه است. نحوه اثباتی قضیه چیست؟ آن را حالا ان شاءالله ما بعدا بعضی خصوصیات بحث را که در کلام آقای خویی هست تمام کردیم به کلی...

سوال: ... ما بدانیم مثلا یک بیعی با این آثار و شرایط ... وجود دارد. حالا می خواهیم بیع را تحلیل کنیم یک بحث اینجوری می کنیم. یک بحث می خواهیم بکنیم که کلی فی المعین چطوری تعیین می شود که چه آثاری در نتیجه دارد. ما کدام را می خواهیم بحث کنیم؟

پاسخ: بحث این است که ما یک سری، به اصطلاح یک اصل در عالم خارج تحقق دارد.

سوال: یعنی عقلاء یک بیعی را با یک آثاری قبول دارند. ... یک بیع کلی داریم می خواهیم ببینیم که چه اثری دارد. کدام را...

پاسخ: ما دو طرفی بحث می کنیم. یعنی یک سری آثار را من فکر می کنم این سه تا اثری که عرض کردم این سه اثری هست که عقلائا این سه اثر بر آن هست. هم حق تعیین هست، این سه اثر می گویند که عقلاء این سه اثر را برایشان بار می کند. ما می خواهیم تحلیل کنیم که این چگونه آن بیع را تصویر می کنند که آن سه اثر را بر آن بار می کنند. البته عرض کردم یکی از این آثار شرعا هم مسلم است. ولی کلا می خواهم بگویم که اینها

سوال: ما کلی فی الذمه خب می گوییم که آن کسی که طلب کار است نمی تواند دخالت کند در مسئله

پاسخ: چرا نمی تواند؟

سوال: چون کلی فی الذمه

پاسخ: کلی فی الذمه هم چرا نمی تواند؟

سوال: به خاطر اینکه مرتکز عقلا همین جوری بوده است. یعنی قرار داد ها اینجوری هست که وقتی من می گویم که هزار تومن از شما طلب کار هستم این مرتکز هستم که من نمی توانم بگویم که آن هزار تومن که در کشو گذاشته ای را حتما باید به من بدهی. توافق طرفینی است دیگر

استاد: این هم جزو توافق است؟

شاگرد: توافق ما ... وقتی ما می گوییم که کلی فی الذمه یعنی همان در نزد عقلا

پاسخ: یعنی همان یعنی بازگشت به این هست که چون من از او طلب، یعنی همین نکته ای که من می خواهم عرض کنم یعنی همین که ما می خواهیم بگوییم که عقلائا همین جور است. ما می خواهیم بگوییم که کلی فی المعین، کلی فی الذمه ای است که به شکل خاصی است. عرض ما این است.

این است که می خواهم بگویم که اگر، در کلام مرحوم خوئی در این فی الذمه بودن اصلا چیز برایش قائل نشده است در حالی که این در ذمه بودن مهم است.

سوال: مهم است منتها دیگر آنجا نمی تواند بگوید که من از هر جا خواستم.

استاد: در ذمه ای که مقید به این شیء خاص است

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد